

مُلْحَةُ الْأَعْرَابِ

تأليف:

ابومحمد قاسم بن علي مزيري بصرى

وفات:

سال ۵۶ هجرى قمرى

ترجمه و شرح:

سيد مسلم تفت دار

مدرسه اميريه

جزيره قشم – گياهدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَابُ: الْمُبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ

٩٩. وَإِنْ فَتَحْتَ التُّطْقَ بِاسْمِ مُبْتَدَأٍ فَارْفَعُهُ وَالْأَخْبَارَ عَنْهُ أَبَدًا

١٠٠. تَقُولُ مِنْ ذَلِكَ: زَيْدٌ عَاقِلٌ وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَالْأَمِيرُ عَادِلٌ

١٠١. وَلَا يَحُولُ حُكْمُهُ مَتَى دَخَلَ لَكِنْ عَلَى جُمْلَتِهِ وَهَلْ وَبَلْ

بَابُ: تَقْدِيمُ الْخَبَرِ

١٠٢. وَقَدَّمَ الْأَخْبَارَ إِذْ تَسْتَفْهِمُ كَقَوْلِهِمْ: أَيْنَ الْكَرِيمُ الْمُنْعِمُ؟

١٠٣. وَمِثْلُهُ: كَيْفَ الْمَرِيضُ الْمُدْنَفُ؟ وَأَيُّهَا الْعَادِي مَتَى الْمُنْصَرَفُ؟

١٠٤. وَإِنْ يَكُنْ بَعْضُ الظُّرُوفِ الْخَبْرًا فَأُولَ النَّصْبِ وَدَعُ عَنْكَ الْمِرَا

١٠٥. تَقُولُ: زَيْدٌ خَلْفَ عَمْرٍو قَعَدَا وَالصَّوْمُ يَوْمَ السَّبْتِ وَالسَّيْرُ غَدَا

١٠٦. وَإِنْ تَقُلْ: أَيْنَ الْأَمِيرُ جَالِسٌ وَفِي فِنَاءِ الدَّارِ بَشْرٌ مَائِسٌ

١٠٧. فَجَالِسٌ وَمَائِسٌ قَدْ رُفِعَا وَقَدْ أُجِيزَ الرَّفْعُ وَالنَّصْبُ مَعَا

۱۰۶. وَإِنْ تَقُلْ: أَيْنَ الْأَمِيرُ جَالِسٌ وَفِي فِنَاءِ الدَّارِ بَشْرٌ مَائِسٌ
 ۱۰۷. فَجَالِسٌ وَمَائِسٌ قَدْ رُفِعَا وَقَدْ أُجِيزَ الرَّفْعُ وَالتَّصْبُ مَعَا

۱۰۶. و اگر بگویی: امیر کجا نشسته است؟ و بشر در حیاط منزل عصبانی و خشمگین است. [اعراب این دو خواهد آمد]
 تنبیه:

"جَالِسٌ" و "مَائِسٌ" به خاطر ضرورت شعری تنوین نگرفته‌اند.

۱۰۷. پس جَالِسٌ و مَائِسٌ (به خبر بودن) مرفوع شده‌اند. و رفع و نصب با همدیگر اجازه داده شده است.

هرگاه جمله‌ی مبتدا و خبر با اسم و ظرف یا با اسم و جار و مجرور گذشته باشد و جمله با آن تمام شده باشد و پس از آن اسم نکره‌ای بیاید؛ مرفوع و یا منصوب کردن آن جایز است. مانند:

أَيْنَ الْأَمِيرُ جَالِسٌ وَأَيْنَ الْأَمِيرُ جَالِسًا.

فِي فِنَاءِ الدَّارِ بَشْرٌ مَائِسٌ وَفِي فِنَاءِ الدَّارِ بَشْرٌ مَائِسًا.

"أَيْنَ الْأَمِيرُ جَالِسٌ": أَيْنَ: ظرف مکان. الْأَمِيرُ: مبتدا. جَالِسٌ: خبر.

أَيْنَ الْأَمِيرُ جَالِسًا: أَيْنَ: خبر مقدم. الْأَمِيرُ: مبتدا مؤخر. جَالِسًا: حال.

شرط آن چنین است که جار و مجرور یا ظرف بر اسم نکره مقدم شود. اما اگر عکس آن شد؛ اسم نکره، خبر و مرفوع می‌شود. مانند: بَشْرٌ مَائِسٌ فِي فِنَاءِ الدَّارِ. در اینجا واجب است که اسم نکره "مَائِسٌ" خبر اعراب شود زیرا بر جار و مجرور مقدم شده است.

شرط دیگر آن: جمله بدون آن اسم نکره کامل باشد. اما اگر کامل نباشد فقط خبر اعراب کرده می‌شود. مانند: مَتَى زَيْدٌ قَادِمٌ؟ در این جمله "قَادِمٌ" باید خبر اعراب شود زیرا اگر آن را حذف کنیم جمله تکمیل نیست و معنایی نمی‌دهد: مَتَى زَيْدٌ؟ زید چه وقت است؟ ملاحظه می‌کنیم که معنایی ندارد بنابراین "قَادِمٌ" خبر می‌شود.

بَابُ: الإِشْتِعَالُ

۱۰۸. وَهَكَذَا إِنْ قُلْتَ: زَيْدٌ لَمْتُهُ ... وَخَالِدٌ صَرَبْتُهُ وَضَمْتُهُ

۱۰۸. و همچنین اگر گفتی: زید، او را ملامت کردم. و خالد، او را زدم و به او ظلم کردم.

۱۰۹. فَالرَّفْعُ فِيهِ جَائِزٌ وَالتَّصْبُ ... كِلَاهُمَا دَلَّتْ عَلَيْهِ الْكُتُبُ

۱۰۹. پس رفع و نصب در هر دوی آن جایز است. کتاب‌های نحو بر آن دلالت دارند.

شرح:

حریری رحمه الله می‌گوید: همان‌گونه که جمله‌ی "أَيْنَ الْأَمِيرِ جَالِسٌ" را به دو وجه

می‌توان اعراب کرد. جمله‌ی "زَيْدٌ لُمْتُه" نیز به دو وجه می‌توان اعراب کرد.

"أَيْنَ الْأَمِيرِ جَالِسٌ" و "أَيْنَ الْأَمِيرِ جَالِسًا"

"زَيْدٌ لُمْتُه" و "زَيْدًا لُمْتُه"

توضیحاتی در مورد جمله‌ی "زَيْدٌ لُمْتُه":

فعل متعدی مفعول به قبول می‌کند. مانند: ضَرَبْتُ زَيْدًا. اگر خواسته باشیم مفعول به را

بر فعل مقدم کنیم جایز است. مانند: زَيْدًا ضَرَبْتُ.

حال اگر بخواهیم جهت تأکید بیشتر، به فعل ضمیری بچسبانیم که برگشت آن به زید

باشد. مانند: زَيْدًا ضَرَبْتُهُ. باز هم جایز است. اکنون هاء، ضمیر متصل مفعول به شده است. و

چون ضَرَبَ فعلی است که تنها یک مفعول به می‌پذیرد پس ناچاریم برای زَيْدًا یک فعل

دیگر تقدیر کنیم: ضَرَبْتُ زَيْدًا ضَرَبْتُهُ.

بنابراین اعراب زَيْدًا ضَرَبْتُهُ چنین می‌شود:

زَيْدًا: مفعول به به فعل محذوف، تقدیر آن: ضَرَبْتُ زَيْدًا ضَرَبْتُهُ. ضَرَبْتُهُ: فعل و فاعل

و مفعول به، جمله‌ی تفسیریه است.

اما اگر در چنین عبارتی زید را مرفوع و مبتدا قرار دهیم باز هم جایز است همان‌گونه که

حریری رحمه الله بیان کرد. مانند: زَيْدٌ ضَرَبْتُهُ.

اعراب آن: زَيْدٌ: مبتدا. ضَرَبْتُهُ: فعل و فاعل و مفعول به، محلا مرفوع، خبر برای مبتدا.

در مثال گذشته رفع، راجح است زیرا نیازی به تقدیر نیست. اما اگر بعد از آن فعل طلبی

بیاید نصب راجح است. بلکه بعضی از علما همانند سیبویه و ابوعلی فارسی رفع را جایز

ندانسته‌اند. مانند: زَيْدًا اضْرِبْهُ. زیرا اگر آن را مرفوع سازیم جمله‌ی طلبی خبر واقع می‌شود

و این خلاف اصل است.

و اگر اسم نکره بود نصب تعیین می‌شود. مانند: رَجُلًا أَكْرَمْتُهُ. زیرا اگر مرفوع کنیم آن

را مبتدا قرار داده‌ایم و بدون مجوز نمی‌توان مبتدا را نکره آورد.